

## توجیه المحال در ادب فارسی

دکتر احمد ذاکری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرج

چکیده

یکی از جذاب‌ترین آرایه‌های ادبی «توجیه المحال» است. این آرایه زیبای بدیعی، با سخنان عارفان بزرگی چون بازیزد بسطامی و حسین بن منصور حلّاج پدید آمد و آنگاه در شعر سرایندگانی همچون سنایی غزنوی، عطار نیشابوری و حافظ، جایگاهی استوار یافت. سپس دامنه آن به شعر سبک هندی اصفهانی نیز کشیده شد.

برای این آرایه ادبی شاخه‌های مانند: شطح، خلاف آمد عادت، وفاق الضدین و... می‌توان نام برد که در دانش منطق از آن با نام‌های قیاس خلف و متناقض نما یاد کرده‌اند. در کتاب‌های نقد ادبی و بدیع روزگار ما جای آن خالی مانده با آنکه ادبیات معاصر ما نیز نیهم‌نگاهی بدان دارد. در این گفتار به بررسی و واجست این آرایه دیرپایی ادب فارسی خواهیم پرداخت.

**کلید واژگان:** توجیه المحال، وفاق الضدین، خلاف آمد عادت، شطح، قیاس خلف و متناقض نما.

<sup>۱</sup> «بجز عجز چیزی نیافتم و روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخنی به از بی‌سخنی نشنیدم»<sup>۱</sup>  
 (بایزید بسطامی، به نقل از تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۲)

### توجیه المحال در ادب فارسی

این مقاله در دو بخش: ۱- شناخت و پیشینه و بررسی گونه‌های آرایه «توجیه المحال»  
 ۲- توجیه المحال در ترازوی نقد فراهم آمده است.

#### ۱- شناخت و پیشینه و گونه‌های توجیه المحال:

الف، شناخت: یکی از جذاب‌ترین آرایه‌های بدیعی در ادب فارسی، توجیه المحال است. این صنعت بدیعی که در نظم و شعر نمونه‌های فراوانی دارد و گاه در نثر رخ می‌نماید، از ویژگی‌های سبک عراقی و هندی اصفهانی به شمار می‌رود و در ادبیات روزگار ما نیز جایش خالی نیست ولی در هیچ‌کدام از کتاب‌های شناخته شده بلاغت «نقده‌الشعر» بدیع و سبک‌شناسی تا روزگار ما به آن نپرداخته‌اند.

اگر بخواهیم از این آرایه ادبی که گاه خون شطح در رگ دارد و گاه سر در آبشخور برهان خلف و گاه با اجتماع نقیضین می‌آمیزد، تعریفی منطقی به دست دهیم، باید بگوییم:  
 اسناد دادن دو امر یا دو چیز متناقض است به یکدیگر و این همانی یا یکی دانستن آنها و سخنی است برخلاف عادت و در خرق زبان رسمی. تناقض و ستیز در معنی و واژگان آن دیده می‌شود.  
 این آرایه ادبی در دانش منطق، اجتماع نقیضین و محال خوانده شده، اما از دیدگاه ادبی قابل توجیه و دارای معنی نغز و پرمایه تواند بود. به همین دلیل آن را «توجیه المحال» نام می‌نهیم.

ب، پیشینه توجیه المحال: در میان متون برچای مانده از نظم و نثر فارسی با این آرایه هنری بسیار روبه‌رو می‌شویم. این آرایه بدیعی چون خون خرق عادت و شطح در رگ‌هایش می‌دوده در آغاز به دستیاری متصوّفه و بزرگان عرفان بر زبان و قلم رانده شد. شاید در آغاز، سلطان العارفین ابو یزید بسطامی، سرحلقه رندان عالم‌سوز بود که در معراجیه خود فرمود: «به از عجز چیزی نیافتم و روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخنی به از بی‌سخنی نشنیدم»<sup>۱</sup>(به نقل از تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۲)  
 در همین عبارت کوتاه، سه بار آرایه توجیه المحال به چشم می‌خورد. از آنجا که زیرینای اندیشه متصوّفه در نهایت بر بقای حاصل از فنا که وادی هفتمن سلوک را تشکیل می‌دهد استوار است، طبیعی خواهد بود که آرایه توجیه المحال از مشخصات آن باشد. مگر نه این بود که حسین بن منصور حلّاج می‌گفت: اقتلونی یا ثقاتی انْ فی قتلی حیاتی<sup>۳</sup> (قوس زندگی منصور حلّاج، ص ۳۲).

سنایی غزنوی همین بقای پس از فنا را به گونه‌ای دیگر فریاد می‌زند و می‌گوید:  
 بمیر ای حکیم از چنین زندگانی  
 که زین زندگانی چو مردی بمانی<sup>۳</sup>

(دیوان، قصاید، ص ۶۷۵) متصوّفه از این نوع سخنان و این آرایه ادبی با نام شطح یاد می‌کند. می‌توان شطح را نیز یکی از شاخه‌های توجیه المحال به شمار آورد. در متون نظم، نخست ناصرخسرو قبادیانی در یکی از قصاید خود به آن پرداخت اما چون سنایی غزنوی بیشترین سهم را در وارد کردن تصوّف و معانیات در حوزهٔ شعر فارسی دارد، لذا این آرایه ادبی در شعر سنایی بیشتر نمود پیدا می‌کند. سپس در شعر پیروان سنایی همچون عطار نیشابوری، مولانا جلال‌الدین و سرانجام در غزل حافظ به اوج خود می‌رسد.

سرایندگان سبک هندی اصفهانی، به ویژه صائب تبریزی و بیدل دهلوی چون توجه فراوانی به عرفان و مولانا جلال‌الدین و حافظ دارند، توجیه المحال را به عنوان یکی از ابزارها و مشخصه‌های بارز شعر خود به کار برده‌اند. برخی از اهل نقد ادبی معاصر پنداشته‌اند، این ویژگی از آن سبک هندی اصفهانی است، حال آنکه در سبک یاد شده یکی از ویژگی‌های سبکی به شمار می‌آید و دیوان حافظ به نسبت دیوان بیدل و صائب، کمتر آرایه توجیه المحال یا به گفتهٔ حافظ (خلاف آمد عادت) ندارد. در این مقاله به اشکال مختلف این آرایه بدیعی می‌پردازیم.

**۱- شطح:** نخستین و کهن‌ترین نوع از آرایه توجیه المحال شطح است، سخنانی که از سر وجود و بیخودی از دهان صوفی بیرون می‌آید و پیشینه‌ای به دیرینگی تصوّف دارد و آن را می‌توان در دو بخش بررسی کرد:

۱- سخنان پرشور و بی‌محابا و گزار که به آنها طامات هم گفته‌اند و از آن می‌شود با نام رجزخوانی‌های عرفانی یاد کرد. در غزلیات مولانا و گاه حافظ از این نوع بسیار وجود دارد. مانند:

باز آدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم  
وین چرخ مردم‌خوار را چنگال و دندان بشکنم  
هم آب بر آتش زنم هم بادهاشان بشکنم  
گردون اگر دونی کند گردون گردان بشکنم<sup>۴</sup>

(کلیات شمس، جزو سوم، غزل ۱۳۷۵)

گر صوفی از لا دم زند من دم ز الا هو زنم  
تیهو اگر شوخی کند چون باز بر تیهو زنم  
من پهلوان عالم شمشیر رویارو زنم  
(منسوب به مولانا)

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک<sup>۵</sup>

(دیوان حافظ، غزل ۲۹۵)

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم  
من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم<sup>۶</sup>

(دیوان حافظ، غزل ۳۶۷)

با قدسیان آسمان من هر شبی یاهو زنم  
باز سپید حضرتم تیهو چه باشد پیش من  
ای کاروان ای کاروان! من مرد رهزن نیستم

چرخ برهم زنم ار غیر مرادم گردد

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم  
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

- غلمان ز روضه حور ز جنت به در کشیم  
مستانه‌اش نقاب ز رخسار برکشیم<sup>۷</sup>  
(دیوان حافظ، غزل ۳۶۸)
- فردا اگر نه روپه رضوان به ما دهنده  
سرّ قضا که در تدقق غیب منزوی است
- ۲- نوع دوم از شطح، سخنانی است که از دیدگاه منطق با هم ستیز و تنافق دارد ولی توجیه و تأویل‌پذیر هستند. این قسم از شطح با آرایه توجیه المحال که این مقاله آن را پی می‌گیرد، به طور کامل مطابقت و همسویی دارد همچون:
- دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی  
به فلک برشد و دیوار بدین کوتاهی<sup>۸</sup>  
(دیوان حافظ، غزل ۴۷۶)
- خشت زیر سو بر تارک هفت اخترپای  
سرّ ما و در میخانه که طرف بامش
- غرقه گشتند و نگشتند به آب الوده<sup>۹</sup>  
(دیوان حافظ، غزل ۴۱۵)
- آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
- ۲- **اثبات النفی:** ساده‌ترین شکل این آرایه بدیعی آنهایی هستند که به دستیاری حروف نفی (بـ-نـ-هـ-لـ) آفریده می‌شوند مانند:
- گویند هر دو هر دو جهانت، ازین قبل  
هستند و نیستند و نهانند و آشکار  
پیدا از آن شدند که گشتند ناپدید  
اندر مشیمه عدم از نطفه وجود  
سوی تو آمدند ز جایی که جای نیست
- در هفت کشورند و نه در هفت کشورند  
زان بـی‌تواند و با تو به یک خانه اندرند  
زان بـی‌تن و سرند که اندر تن و سرند  
هر دو مصوـرـند ولـیـ نامصـورـند  
آنـجاـ فـرـشـتـهـانـدـ وـ بـدـینـ جـاـ پـیـمـبرـندـ<sup>۱۰</sup>  
(ناصرخسرو قادیانی، دیوان، صص ۴-۳۴۳)
- عشق تو با مفلسان سازد چو من در راه تو
- برگ بـیـ برـگـیـ نـدارـیـ،ـ لـافـ درـوـیـشـیـ مـزنـ  
(سنایی غزنوی، دیوان، ص ۳۹۳)
- برگ بـیـ برـگـیـ نـدارـیـ،ـ لـافـ درـوـیـشـیـ مـزنـ
- رخ چو عیاران نداری، جان چو نامردان مکن<sup>۱۱</sup>  
(سنایی غزنوی، دیوان، ص ۴۸۴)
- دهر سیه کاسه‌ای است ما همه مهمان او
- بـیـ نـمـکـیـ تعـبـیـهـ استـ درـ نـمـکـ خـوانـ اوـ  
(خاقانی، دیوان، ص ۳۶۴)
- هرکه در آن پرده نظر گاه یافت
- تـاـ نـشـانـیـ یـافتـ جـانـ منـ زـ توـ  
گـرـ جـمـالـشـ ذـهـابـیـ پـیدـاـ شـدـیـ  
کـارـ دـنـیـاـ چـیـستـ؟ـ بـیـ کـارـیـ هـمـهـ!  
(نظمی، مخزن‌الاسرار، بیت ۱۹۹)
- بـیـ نـشـانـیـ شـدـ نـشـانـ منـ زـ توـ  
عقلـ اـزـ لـایـعـقـلـیـ شـیدـاـ شـدـیـ  
چـیـستـ بـیـ کـارـیـ؟ـ گـرفـتـارـیـ هـمـهـ!<sup>۱۲</sup>  
(عطـارـ نـیـشاـبـورـیـ،ـ منـطـقـ الطـیـرـ،ـ صـفـحـهـهـایـ ۲۵ـ،ـ ۴۹ـ،ـ ۱۳۳ـ)

وان عزیزان روبه بی سو کرده‌اند  
وین کبوتر جانب بی جانبی  
دانه مادانه بی دانگی<sup>۱۶</sup>

(مولانا، مشنونی، دفتر ۵، بیت‌های ۳۵۰ تا ۳۵۲)

هر کسی روی به سوی برده‌اند  
هر کبوتر می‌پرد در مذهبی [زی‌جانبی]  
مانه مرغان هوانی خانگی

«لهمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان»<sup>۱۷</sup>

(سعدی، گلستان، باب دوم، حکایت ۲۰)

آن گونه که در نمونه‌های بالا به نظر می‌رسد پیشوند نفی (بی‌ناین‌لا) برای آفریش تناقض به کار آمده است. (پیدای ناپدید) (برگ بی‌برگی) چیست؟ (جایی که جای نیست) یا (جانب بی‌جانبی) کدام است؟ توجیه این امور محال چگونه است؟ پیدای ناپدید، امر معقول نامحسوس و برگ بی‌برگی در معنی توانایی و سامان درویشی و جایی که جای نیست و جانب بی‌جانبی به معنی جانب حق تعالی است که لا شرقی و لا غربی است یا عالم معنی است که مژ زمان و مکان ندارد و بدین گونه، دانه بی‌دانگی که بهره معنوی است.

**۳-وفاق‌الضدین:** از ترکیب دو واژه متناقض به شکل اضافی یا وصفی و یا ترکیب مطلق به دست می‌آید، به گونه‌ای که دو سوی ترکیب با هم در تضاد هستند و یکدیگر را نفی می‌کنند و از نظر فلسفی و منطقی، اجتماع نقیضین و ناممکن به نظر می‌رسند. لذا در یکی از کتاب‌های نقد که محقق‌هندی نگاشته است به آن (وفاق‌الضدین)<sup>۱۸</sup> نام داده است. (غلامعلی آزادگرامی، غزال‌های صص ۷۱-۷۳)

نمونه‌های آن عبارتند از:

چشمتن چون چشم نرگس دست چون دست چنار<sup>۱۹</sup>

(سنایی، دیوان، ص ۱۸۲)

کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن<sup>۲۰</sup>

(سنایی، دیوان، ص ۴۸۵)

کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است<sup>۲۱</sup>

(حافظ، دیوان، غزل ۵۳)

آدم آورد در این دیر خراب آبادم<sup>۲۲</sup>

(حافظ، دیوان، غزل ۳۱۰)

چو نبض ناتوانان اضطراب ساکنی دارم<sup>۲۳</sup>

که چون آهن ربا در دل شتاب ساکنی دارم<sup>۲۴</sup>

(صائب، دیوان، ج ۵، ص ۲۶۸۸)

بیش ازین از جامه عریانیم عربان مخواه<sup>۲۵</sup>

(بیدل، دیوان)

در فریب‌آباد گیتی چند باید داشت حررص

سر بر آر از گلشن تحقیق تا در کوی دین

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

من ملک بودم و فردوس بربن جایم بود

نیم بی‌درد، دائم پیچ و تاب ساکنی دارم

مشو ای آهینین دل از کمند جذبه‌ام غافل

ای هوس رسوایی دیبا و اطلس روشن است

جان به لب از ضعف نتواند رسید ما به زور ناتوانی زنده‌ایم<sup>۲۵</sup>

(غنى کشمیری، دیوان، ص ۱۴۱)

کشتگان زنده، دولت فقر، خراب آباد، جامه عریانی و شتاب ساکن، اوچ صنعت توجیه المحال است که از فشرده شدن عبارات و تشیبهات متناقض و محال به وجود می‌آید و همین فشردگی عبارت و کلام بر زیبایی آن می‌افزاید.

#### ۴- خلاف آمد عادت:

گونه‌ای دیگر از توجیه المحال، از اسناد و نسبت دادن امری مثبت به متصاد آن یا برعکس حاصل می‌آید. این اسناد و نسبت دادن در یک عبارت یا یک یا دو مصراع می‌تواند بگنجد. این نوع از صنعت توجیه المحال، نسبت به گونه‌های دیگر آن، فراوانی بیشتری دارد، همچون:

اندر مشیمه عدم از نطفه وجود هر دو مصوّرند ولی نامصوّرند<sup>۲۶</sup>

(ناصرخسرو، دیوان، ص ۲۴۲-۴)

که زین زندگانی چو مردی بمانی<sup>۲۷</sup>

(ستایی، دیوان، ص ۶۷۵)

در بیابان فراخت تنگناست<sup>۲۸</sup>

(عطار، منطق الطیر، ص ۱۴۳)

تشنه مردی وز لیش جستی زکات<sup>۲۹</sup>

(عطار، منطق الطیر، ص ۲۴۹)

چون چنین است پس آشفته‌ترش باید کرد<sup>۳۰</sup>

(کمال جهندي، دیوان، غزل ۵۱۶)

رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی<sup>۳۱</sup>

(حافظ، دیوان، غزل ۴۸۴)

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم<sup>۳۲</sup>

(حافظ، دیوان، غزل ۳۱۲)

دل زما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست<sup>۳۳</sup>

(حافظ، دیوان، غزل ۲۷)

که از لب تشنگی تبخال‌ها سیراب می‌گردد<sup>۳۴</sup>

(صائب، دیوان، ج ۳، ص ۲۸۳۶)

دل بی‌عشق می‌گردد خراب آهسته‌آهسته<sup>۳۵</sup>

(صائب، دیوان، ج ۳، غزل ۶۶۰-۳)

که روشن خانه‌ام زین روزن مسدود می‌گردد<sup>۳۶</sup>

(صائب، دیوان، ج ۳، غزل ۲۸۴۰)

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی

مرد گفتش آنچه گفتی نیست راست

چون بخندیدی لب، آب حیات

زلف آشفته او موجب جمعیت ماست

یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو

ز نومیدی گل امید آب و رنگ می‌گیرد

سرایی را که صاحب نیست ویرانی است معمارش

چرا مهر خموشی از لب گفتار بردارم

هم کنارگو هر آسوده است موج  
بلندی‌های قصر نیستی را نیست پایانی  
در بر آرام خوابیده است رم<sup>۳۷</sup>  
که من چندان که برمی‌آیم از خود نربدان دارم<sup>۳۸</sup>  
(بیدل، دیوان، ص ۹۰۷)

به عیش خاصیت شیشه‌های می‌داریم  
که خنده بر لب ما قاهقه می‌گردید<sup>۳۹</sup>  
(بیدل، دیوان، ص ۴۸۸)  
۵- از نسبت دادن دو حالت متناقض به یک شخص یا یک چیز در آن واحد به دست می‌آید.  
مثل آن که بگوییم: فلانی هم پیر است و هم جوان و توجیه جوان بودن او برنادلی یا بی‌تجربگی  
آن شخص باشد مانند:

در عالم دوم که بود کارگاهشان  
ویران کنندگان بنا و بنا گردند<sup>۴۰</sup>  
(ناصرخسرو، دیوان، ص ۲۴۲)  
خنده گریند همه لافزنان بر در تو  
گریه خندند همه سوختگان در بر تو<sup>۴۱</sup>  
(ستانی، دیوان، ص ۹۹۷)  
سرخ گلی سبزتر از نیشکر  
خشک نباتی همه جلاب‌تر<sup>۴۲</sup>  
(نظماء، مخزن‌الاسرار، ب ۷۰۰)  
کی شود این روان من ساکن  
این چنین ساکن روان که منم<sup>۴۳</sup>  
(مولانا، غزلیات، جزو چهارم، غزل ۱۷۵۹)  
ما عاشق و بیدل و فقیریم  
هم کودک و هم جوان و پیریم<sup>۴۴</sup>  
(کلیات شمس، ج سوم، غزل ۱۵۷۳)  
گنج در آستین و کیسه تهی  
بحر توحید و غرقة گنهیم<sup>۴۵</sup>  
(حافظ، دیوان، غزل ۳۷۴)  
رشک بر پیری ما چرخ و عطارد دارد  
پشت خم همچو کمان راستتر از تیر شدیم<sup>۴۶</sup>  
(نظیری نیشابوری، دیوان، ص ۲۴۶)

### توجیه المحال در ترازوی نقد:

در پیگیری و پیشینه این آرایه، نخستین بار با موضوع شطح در ادبیات صوفیه رویه رو  
می‌شویم. ابونصر سراج یکی از بزرگان متصوّفه درباره آن می‌گوید: شطح در عربی به معنی جنبش  
و حرکت است، شطح یسطح یعنی: حرکت کرد. بنابراین هنگامی که دل عارف به وجود و جنبش  
درآید و نتواند راز نهفته آن حال را سرپوش بنهد و آن را آشکار سازد، به آن شطح گفته می‌شود.  
چنین است هنگامی که آب فراوان از جویی تنگ می‌گذرد. چون جوی طرفیت آن را نداشته باشد

به ناچار آب از کناره‌های جوی سرربیز می‌کند، و خرابی به بار می‌آورد، این سرربیزی ناگزیر را هم شطح گفته‌اند.<sup>۴۷</sup> (اللَّمْعُ، ص ۴۰۳-۴، ابونصر سراج).

زنده‌یاد احمد علی رجایی درباره شطح چنین می‌نویسد: «شطح عبارت از حرکت و بی‌قراری دل، هنگام غلبهٔ وجد و بیان آن حالت به عباراتی که گاه باشد ظاهر آن کلمات ناپسندیده و حتی خلاف ادب و شریعت به نظر آید. در حالی که باطن آن گفتار مستقیم است»<sup>۴۸</sup>.

(فرهنگ اشعار حافظ، ص ۳۶۷-۸، احمد علی رجایی).

شطح با سخنان متصوّفه آغاز شد و با عباراتی مانند: «اللَّامُ الْحَقُّ»، «لِيَسْ فِي جَبَّتِي سُوَى اللَّهِ» و «سَبَحَنَنِي مَا أَعْظَمْ شَأْنِي» حلاج و بازیزد بسطامی رواج یافت و به یکی از ویژگی‌های ادبیات صوفیانه تبدیل گردید تا آنجا که بعدها ابن جوزی در رد متصوّفه و طامات آنان کتاب (تبییس ابلیس) را نگاشت و روزبهان بقلی شیرازی در تأیید و شرح این سخنان کتاب (شرح شطحیات) را رقم زد. همان‌گونه که در آغاز این گفتار آورده‌ام، شطحیات را می‌توان در گروه سخنان و آرایه توجیه‌المحال، جای داد.

## ۲- خلاف آمد عادت:

خلاف آمد عادت که یکی از شاخه‌های توجیه‌المحال را تشکیل می‌دهد و همان‌طور که از عنوانش بر می‌اید سخنی برخلاف عادت و عرف زبان است، شاید نخستین بار با سنایی غزنوی سر از شعر فارسی بیرون آورد. آنچا که سنایی سرود:

که آن که رست از رسم و عادت گوید او را سُتّش  
که ای قفس بشکسته اینک شاخ طوبی مر جا<sup>۴۹</sup>

(سنایی، دیوان، ص ۴۴)

در این بیت، سنایی قفس بشکستن را برابر با از رسم و عادت رستن می‌داند و خلاف آمد عادت. پس از سنایی، نظامی گنجه‌ای در مخزن‌الاسرار در مقالت فضیلت آدمی بر دیگر حیوانات (به جهت مقلد نبودنش) می‌سراید:

هرچه خلاف آمد عادت بود  
قافله سالار سعادت بود<sup>۵۰</sup>

(نظامی، مخزن‌الاسرار، ب ۱۳۳۳)

مقصود نظامی از خلاف آمد عادت در این مقالت روشن است، او می‌خواهد بگوید بسان حیوانات پای‌بند طبیعت و تقليد مباش. خود را با ریاضت از این کمند عادت و طبع برهان تا رستگار شوی به ویژه که پیش‌تر می‌گوید:

سیم طبیع به ریاضت سپار  
زر طبیعت به ریاضت شمار  
تا ز ریاضت به مقامی رسی  
کت به کسی در رسد این ناکسی<sup>۵۱</sup>  
سر ز هوا تافتن از سوری است  
ترک هوا قوت پیغمبری است

(نظامی، مخزن‌الاسرار، ب ۱۳۱۷-۲۴)

و شیخ محمود شبستری در همین مورد می‌گوید:

نمی‌دانم به هر جایی که هستی خلاف رسم و عادت کن که رستی  
 (شیخ محمود شبستری، گلشن راز، ص ۷۶۸)  
 پس از شیخ محمود شبستری، کمال خجندی بیتی را سرود که بعدها دستمایه حافظ گردید و  
 آن بیت چنین بود:

چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد<sup>۵۳</sup>  
 زلف آشفته او موجب جمعیت ماست  
 (کمال خجندی، دیوان، غزل ۵۱۶)

و حافظ با توجه به بیت بالا، این گونه سرود:  
 کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم<sup>۵۴</sup>  
 از خلاف آمد عادت بطلب کام که من  
 (حافظ، دیوان)

در شرح بیت یاد شده بهاء الدین خرمشاهی به نقل از فخر دارابی از کتاب لطیفة غیبی چنین می‌آورد: «می فرماید که کسب جمعیت که وصول به وحدت است از تفکر در کثرت، به جهت من حاصل شده، پس این خلاف عادت است که کثرت سبب وصول به وحدت شود. چون از نقیض و خلاف به مقصود رسیده و این است که هر گاه از نقیض به مطلوب رسند، اهل منطق آن را قیاس خلف می‌گویند.»<sup>۵۵</sup> (حافظ نامه، جلد دوم، ص ۲ و ۱۰۴)

از میان اهل نقد ادب در شعر فارسی، تا آنجا که جستجو کرده‌ام، غلامعلی آزاد بلگرامی، از ادبیان نکته‌سنجد هندوستان در کتاب (غزالان هند) از این آرایه ادبی با نام‌های وفاق‌الضدین، (موالات العدد) و (قلب ماهیت)<sup>۵۶</sup> یاد می‌کند. (غزالان هند، صص ۳ و ۷۱-۷۲ و ۵۷)

در روزگار ما شادروان علی اکبر دهخدا، از خلاف آمد عادت به عنوان حکمت و مثل یاد می‌کند و مقصود او نیز از خلاف آمد عادت، خرق عادت و شکستن تقلید کورکورانه است به ویژه که برای اثبات سخن خود به آیات زیادی از قرآن مجید استناد می‌ورزد که در آنها نیز پیروی از عادات زشت گذشتگان نهی گردیده است. از آن جمله آیه «وَإِذْ قَيْلَ لَهُمْ أَتَّبَعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا فَيْنَا عَلَيْهِ أَبَأْنَا أَوْلَأَ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقُلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ.<sup>۵۷</sup> (قرآن، سوره ۲، آیه ۱۶۵) و چون کفار را گویند. پیروی از شریعت و کتابی که خدا فرستاده کنید، پاسخ دهنده که: ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود و هرگز به حق و راستی راه نیافتنه‌اند.»<sup>۵۸</sup> (ترجمه الهی قمشه‌ای)

دهخدا بیت‌های دیگری را برای اثبات نظر خود در این راستا می‌آورد که برخی از آنها عبارتند از:

هر چه خلاف آمد عادت بود      قافله سالار سعادت بود  
 (نظمی، مخزن الاسرار)

پی تقلید رفتن از کوری است      در هر کس زدن ز بی نوری است

چند منقاد هر خسی باشی  
خرقه پوشی به ترک عادت کوش

جهد آن کن که خود کسی باشی  
ور نه خمّار باش و خرقه مپوش<sup>۵۹</sup>

(اوحدی مراغه‌ای، جام جم، ص ۲۲۶)

ولی از صحبت نا اهل بگریز  
نگردد جمع با عادت عبادت

عبادت خواهی از عادت بپرهايز  
عبادت می کنی بگذر ز عادت

خلاف رسم و عادت کن که رستی<sup>۶۰</sup>

(شیستری، گشن راز، به نقل از جلد اول امثال حکم دهدخدا)

در همین سال‌ها مقاله‌ای تحت عنوان (خلاف آمد عادت) در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران نگاشته شد که نگارنده محترم، خلاف جهت دهخدا در امثال حکم حرکت کرده و در وادی تفائل که با منظور این مقاله متفاوت می‌نماید، افتاده‌اند.

دستمایه ایشان در آن گفتار همان بیت‌های نظامی و حافظ است که در زیر این سطر می‌آید:

هر چه خلاف آمد عادت بود      قافله سalar سعادت بود

(نظمی)

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من      کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

(حافظ)

نشریه، اختصاصی، شماره یک خمیمه مجله شماره ۳ و ۴ سال ۲۴، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۳۶۰، دکتر برات زنجانی

**متناقض نمایی و پارادوکس**

در سال ۱۳۶۶ کتابی با عنوان (شاعر آینه‌ها) انتشار یافت، نویسنده فرزانه و ادیب آن کوشیده بود تحت عنوان بررسی سبک هندی و بیدل دهلوی، به بیان پاره‌ای از ویژگی‌های شعری بیدل دهلوی بپردازد. یکی از عناوین این نقد (پارادوکس)، نام داشت. از آن روزگار، این اصطلاح لاتین که چندان هم مورد پذیرش و دل چسب نویسنده نبود در میان استادان و دانشجویان ادبیات رواج یافت. (شاعر آینه‌ها، ص ۵۴-۵۵ محمد رضا شفیعی کدکنی)

در همان گفتار، ایشان آورده‌اند که «من کاری به تعریف فلسفی پارادوکس ندارم و این که معادل «نُقلی» آن در فارسی چیست. فعلاً از ناچاری همین تعبیر را همچنان به کار می‌برم تا معادل خوبی برای پارادوکس پیدا شود<sup>۶۱</sup>». نویسنده محترم پس از توفیق در شناساندن گوشاهای از این آرایه ادبی آن را ویژگی سبک هندی و به ویژه بیدل دهلوی دانسته‌اند در حالی که اگر جستجو شود، در دیوان حافظ به نسبت تعداد اشعار او، این آرایه بیشتر از هر شاعر سبک هندی و بیدل است. دیگر آن که واژه پارادوکس یا تصویرهای پارادوکسی که از سر ناچاری برای آرایه

زیبای (توجیه المحال) برگزیده شده نمی‌تواند به طور کامل همان چیزی باشد که در این صنعت بدیعی می‌گذرد، زیرا جامیت ندارد. سرانجام در کتاب (بدیع در شعر فارسی) که در همین سال‌های اخیر رقم خورده، می‌خوانیم که به این آرایه عنوان (متناقض نمایی) داده‌اند. (بدیع در شعر فارسی، ص. ۹۲، تورج عقدای.)

**نتیجه:** آن که آرایه توجیه المحال ویژگی سبک هندی اصفهانی نیست بلکه از آغاز تصوّف و ورود معانیات در حوزه ادب فارسی، رایج گردید. سنایی غزنوی و سپس پیروان او در شعر عرفانی به ویژه حافظ از رونق دهنده‌گان این آرایه ادبی هستند.

دیگر آن که برای این آرایه و شاخه‌های آن نام‌هایی غیر از لاتین در ادب فارسی وجود دارد بنابر آنچه در این مقاله گذشت واژه پارادوکس نمی‌تواند به طور جامع و مانع در برگیرنده تعریف این آرایه باشد.

## فهرست مأخذ و منابع، کتاب ها :

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آزاد بلگرامی، غلام علی، غزالان هند، سیروس شمیسا، صدای معاصر، ۱۳۸۲.
- ۳- اوحدی مراغه‌ای، اوحد الدین، جام جم، وحید دستگردی، خمینه سال هشتم ارمغان، بی‌تا، ۱۳۰۷.
- ۴- بیدل دهلوی، عبدالقدیر، دیوان، حسین آهی، کتاب فروشی فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- ۵- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، پرویز ناتل خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
- ۶- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل، دیوان، ضیاء الدین سجادی، زوار، چاپ دوم، ۱۳۵۹.
- ۷- خجندی، کمال الدین مسعود، دیوان، ک شیدفر، دانش، مسکو، ۱۹۷۵.
- ۸- خرمشاهی، بهاءالدین، حافظ نامه، بخش ۲، انتشارات سروش، ۱۳۶۶.
- ۹- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، ج ۱، امیرکبیر، ۲۵۳۷.
- ۱۰- رجایی بخارایی، احمد علی، فرهنگ اشعار حافظ، محمد علی علمی، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- ۱۱- سراج، ابننصر، اللّمع فی التّصوّف، رینولد الین نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، اساطیر، ۱۳۸۲.
- ۱۲- سعدی، مصلح الدین، گلستان، شرح غلام حسین یوسفی، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۱۳- سنایی غزنوی، مجدد بن آدم، دیوان، تصحیح مدرس رضوی، کتابخانه سنایی، ۱۳۵۴.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمد رضا، شاعر آینه‌ها، آگاه، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۱۵- صائب تبریزی، محمد علی، دیوان، جلد سوم و پنجم و ششم، محمد قهرمان، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۱۶- عطار نیشابوری، فرید الدین، تذکره الاولیاء، ج ۱، تصحیح علامه محمد قزوینی، انتشارات مرکزی، بی‌تا.
- ۱۷- عطار نیشابوری، فرید الدین، منطق الطّیر، محمد جواد مشکور، کتاب فروشی تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۷.
- ۱۸- عقایدی، تورج، بدیع در شعر فارسی، نیکان کتاب، ۱۳۸۰.
- ۱۹- غنی کشمیری، محمد طاهر، دیوان، احمد کرمی، نشریات ما، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۲۰- لاهیجی، محمد، شرح گلشن راز شیخ محمد شبستری، کیوان سمیعی، کتاب فروشی محمودی، ۱۳۳۷.
- ۲۱- ماسینیون، لویی، قوس زندگی حلّاج، ترجمه روان فرهادی، کتابخانه منوچهری، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

- ۲۲- مولانا، جلال الدّین، کلیات شمس، بدیع الزّمان فروزانفر، جزووهای سوم و چهارم، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ۲۳- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین، دیوان، محمد درویش، محمد حسن علمی، ۱۳۳۹.
- ۲۴- نظامی گنجه‌ای، الیاس، مخزن الاسرار، شرح برات زنجانی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۵- نظیری نیشابوری، محمد حسین، دیوان، محمد رضا طاهری، رهام، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۲۶- نیکلسون، رینولد الین، مثنوی معنوی، علی اکبر علمی، بی‌تا.

مجلّات:

- ۱- دانشگاه تهران، مجلّه دانشکده ادبیات، ضمیمه شماره ۴۹۳، ۱۳۶۰.